

شرح ابن عربیؒ
فصوص الحکم

متن فصوص الحکم شرح

محبی الدینؒ ابن عربیؒ

پروہش و برگردان بہار

قاسم سیہ آخوری

انتشارات فهرست

شرح ابن عربی بر فصوص الحکم

نویسنده : محی الدین ابن عربی

یژوهش و برگردان به پارسی: قاسم میرآخوری

طرح جلد: گل محمد تاج محمدی

حروفچین و صفحه آرا: لادن جوانی

چاپ اول ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بها: ۹۰۰۰ هزار تومان

حق، جاب محفوظ است

تلفن مرکز یخش: ۰۹۱۲۳۲۷۱۵۴۴ - ۰۹۳۵۵۱۱۵۷۱۳

سر شناسه : ابن عربی، محمد بن علی، ۵۶۰ - ۶۳۸ ق.

Ibn al-Arabi

عنوان قراردادای : فصوص الحکم. فارسی. شرح

عنوان و نام پدیدآور: شرح ابن عربی بر فصوص الحکم محیی الدین ابن عربی/

یژوہش و برگردان بہ فارسی قاسم میرا خوری.

مشخصات نشر : تهران: فهرست، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری : ۱۰۳۲ ص.

شاپک : ۹۰۰۰۰ ریال 3-65-964-978:

وضعیت فهرست نویسی : فیفا

مترجم بخش‌های کمی را به کتابافزوده است.

یادداشت : کتابنامه: ص ۱۰۲۵ - ۱۰۳۲

یادداشت : نمایه

موضوع ٦ : ابن عربی، محمد بن علی، ٥٦٠ - ٦٣٨ق. فصوص الحکم -- نقد و تفسیر

Ibn al - Arabi, 1165 - 1240 . Fusus al- hekam -- Criticism and

interpretation

موضوع ۶ : عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

Mysticism -- Early works to 20th century : موضوع ٦

تصوف — متون قدیمی تا قرن ۱۴ : موضوع ۶ :

Sufism -- Early works to 20th century : ٤

۱۴ فلسفہ اسلامی -- متون قدیمی، تا قرن ۱۴

Islamic philosophy -- Early works to 20th century

میر آخوری، قاسم، ۱۳۴۰ -، گر داور نده، مترجم : شناسه افز و ده

د. ده بندی کنگړه

۸۳/۲۹۷

شماره کتابشناسی: ۴۴۴۲۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی

فهرست

پیشگفتار.....	۹
شارحان فصوص الحکم.....	۱۷
زندگی نامه خود نوشت.....	۲۳
ابن عربی چه می‌گوید؟.....	۵۱
وحدت وجود، سرشت و گوهر خداوندی، اعیان ثابته، راز سرنوشت، جهان چگونه پدید می‌آید؟، خیال و خواب، حضرات خمس، تجلی.	
فصوص الحکم.....	۹۳
سوفیای جاودانه.....	۹۵
آغاز سخن نویسنده.....	۹۷
گوهر فرزانی (نماد) ایزدی در واژه (چهره) آدم.....	۹۹
نماد آگاهی‌بخش دمیدن در واژه (چهره) شیث.....	۱۰۹
نماد آگاهی‌بخش پاکی و بی‌آلایشی در واژه (چهره) نوح.....	۱۱۹
نماد آگاهی‌بخش والایی‌مینوی در واژه (چهره) ادریس.....	۱۳۰
نماد آگاهی‌بخش عشق و شوریدگی در واژه (چهره) ابراهیم.....	۱۳۷
نماد آگاهی‌بخش باورداشت‌راستین در واژه (چهره) اسحاق.....	۱۴۳
نماد آگاهی‌بخش بلند پایگی در واژه (چهره) اسماعیل.....	۱۵۰
نماد آگاهی‌بخش مهر و فرامین خداوندی در واژه (چهره) یعقوب.....	۱۵۵
نماد آگاهی‌بخش روشنایی و فروغ در واژه (چهره) یوسف.....	۱۶۱
نماد آگاهی‌بخش یکتایی خدا در واژه (چهره) هود.....	۱۶۹
نماد آگاهی‌بخش گشادگی و زنجیره‌هایی از تابش‌های خدا در واژه (چهره) صالح.....	۱۸۰
نماد آگاهی‌بخش دل‌آگاهی در واژه (چهره) شعیب.....	۱۸۵
نماد آگاهی‌بخش نیروی مینوی در واژه (چهره) لوط.....	۱۹۴
نماد آگاهی‌بخش راز سرنوشت در واژه (چهره) عزیز.....	۲۰۰

- نمادآگاهی‌بخش پیامبری در واژه (چهره) عیسا..... ۲۰۸
- نمادآگاهی‌بخش مهرورزی و خویشاوندی در واژه (چهره) سلیمان..... ۲۲۴
- نمادآگاهی‌بخش آرمان‌های ایزدی در واژه (چهره) داوود..... ۲۳۶
- نمادآگاهی‌بخش جان [اندیشمند] در واژه (چهره) یونس..... ۲۴۳
- نمادآگاهی‌بخش جهان ناپیدا در واژه (چهره) ایوب..... ۲۴۷
- نمادآگاهی‌بخش شکوهمندی در واژه (چهره) یحیا..... ۲۵۳
- نمادآگاهی‌بخش خویشندن‌داری در واژه (چهره) زکریا..... ۲۵۵
- نمادآگاهی‌بخش انسانی (از حیوانیت به انسانیت) در واژه (چهره) الیاس..... ۲۵۹
- نمادآگاهی‌بخش برازندگی و شایستگی [در شناخت خدا] در واژه (چهره) لقمان..... ۲۶۶
- نمادآگاهی‌بخش پیشوایی در واژه (چهره) هارون..... ۲۷۰
- نمادآگاهی‌بخش علوی در واژه (چهره) موسا..... ۲۷۶
- نمادآگاهی‌بخش فشرده‌گی و پُری در واژه (چهره) خالد بن سنان..... ۲۹۳
- نمادآگاهی‌بخش تک بودن در واژه (چهره) محمد(ص)..... ۲۹۵
- شرح ابن عربی بر فصوص‌الحکم..... ۳۱۳
- شرح دیباجة
- فصوص‌الحکم..... ۳۱۵
- کلمه.
- نمادآگاهی‌بخش خدا در واژه (چهره) آدم:..... ۳۱۷
- فیض اقدس و فیض مقدس، انسان کامل، آینه.
- نمادآگاهی‌بخشی دمیدن (بخشش خداوندی) در واژه (چهره) شیث..... ۳۲۳
- قضا و قدر.
- نماد آگاهی‌بخش پاکی و بی‌آلایشی در واژه (چهره) نوح..... ۳۲۷
- تنزیه و تشبیه.
- نمادآگاهی‌بخشی والایی مینوی در واژه (چهره) ادريس..... ۳۵۰
- سبوح و قدوس، تقدیس، علوم‌مکان و علو مکان، شماره یک بنیاد همه شماره‌ها.
- نمادآگاهی‌بخش سرگشتگی و شیدایی در واژه (چهره) ابراهیم..... ۳۵۴
- مُهیَمه، خلیل، الوهیت، ذات.

- نماد آگاهی بخشی خدایی در واژه (چهره) اسحاق ۳۵۹
 قربانی، خواب، خیال (پندار) ، حضرات خمس (پایه‌های پنجگانه) .
- نماد آگاهی بخش بلند پایه و نیرومندی در واژه (چهره) اسماعیل ۳۶۹
 بهشت و دوزخ، عذاب، الله، ربّ و عبد، ربوبیت و عبودیت.
- نماد آگاهی بخش مهر و فرامین خدا در واژه (چهره) یعقوب ۳۷۹
 اسلام، انقیاد، جزا و عادات، گوناگونی آیین‌ها و کیش‌ها، شریعت، آموزه‌های عرفانی، دیرنشینی.
- نماد آگاه بخشی روشنایی و فروغ در واژه (چهره) یوسف ۳۸۳
 خیال (پندار) ، جهان خیالی بیش نیست، وحی، خواب (رؤیا) ، سایه، نور.
- نماد آگاهی بخش یکتایی خدا در واژه (چهره) هود ۴۰۰
 راه راست، همه راه‌ها به خدا باز می‌گردد، راه خدا، راه پیروزمند، راه پروردگار، صراط منعم، فرجام و سرانجام راه‌ها به خداست.
- نماد آگاهی بخش گشاینده‌ی زنجیره‌ای از تابش‌های خدا در واژه (چهره) صالح ۴۱۰
 فتوح، رکائب، تثلیث، شماره یک، فرمان باش، قرآن بر سه بنیاد: الله، ربّ، رحمان، شناخت بر پایه سه دانش استوار است، توحید، تثلیث در ویژگی‌ها و نه در اقامیم.
- نماد آگاهی بخشی آگاهی در واژه (چهره) شعیب ۴۱۷
 قلب، نفس رحمانی، عماء، رحمت، وجود، تجلی، ذوق، آفرینش نو (خلق جدید) ، باور مردمان.
- نماد آگاهی بخش نیروی مینوی در واژه (چهره) لوط ۴۴۸
 معرفت، همت، همت تنبّه، همت اراده، همت حقیقت، نیرو.
- نماد آگاهی بخش راز سرنوشت در واژه (چهره) عزیز ۴۶۶
 زمان (قَدَر) ، ولی، نبی، رسول، ولایت، نبوت و رسالت، نبوت، نبوت عام (همگانی) ، نبوت بشری، نبوت ملکی، رسالت، رسالت بشری، رسالت ملکی، ولایت از دیدگاه ابن عربی، ولایت بشری، ولایت خاص و عام، ولایت‌فرشتگان تسخیر، ولایت فرشتگان تدبیر، خرق عادت.
- نماد آگاهی بخش پیامبری در واژه (چهره) عیسا ۵۰۳
 کالبد عیسا، واحد، جبرئیل، نفس ایزدی.
- نماد آگاهی بخش مهرورزی و بخشش در واژه (چهره) سلیمان ۵۱۱
 رحمت، رحمت و جوب، رحمت امتنان، تصرف در جهان، آفرینش نو (خلق جدید).

- ۵۳۴..... نماد آگاهی بخشی جانشینی در واژه (چهره) داوود
- خلافت، خلافت باطنی و خلافت ظاهری، خلافت پیامبران، خلافت عامه و خلافت اولیاء،
حروف نام داوود و نام آدم، امامت، اجتهاد.
- ۵۵۱..... نماد آگاهی بخشی جان اندیشمند در واژه (چهره) یونس
- ذکر، مرگ، رجعت به سوی خد
- ۵۶۲..... نماد آگاهی بخش جهان ناپیدا در واژه (چهره) ایوب
- جهان ناپیدا، شیطان، آب، فوق و تحت، بهشت جاوید و دوزخ جاوید، خشم خداوند، قُرب و
بُعد، زمان، ازل و ابد، زمان درخواست از خدا، بردباری، توبه، تَوَاب.
- ۵۹۱..... نماد آگاهی بخش شکوهمندی خدا در واژه (چهره) یحیا
- جلال و جمال، بعث، یحیا نابودگر مرگ در رستاخیز است، مکاشفه ابن عربی با یحیا، تک بودن
نام یحیا در میان نام‌ها.
- ۵۹۵..... نماد آگاهی بخش خویشتن داری در واژه (چهره) زکریا
- مهرورزی، تجلیات خداوند، تجلی ذات ایزدی برخویش، فیض اقدس، شینیت ثبوت، رحمت
نخستین آفرینش خدا، ممکنات، اعیان، وجود مطلق و عدم مطلق، نام‌های ایزدی، احدیت
مجموع، علل ثانوی، علّیت، تجلی نام‌های ایزدی، حق مخلوق به، عماء، کینونت وجودی.
نماد آگاهی بخشی انسانی (از حیوانیت به انسانیت) در واژه (چهره)
الیاس..... ۶۲۸
- الیاس همان ادریس است، تشبیه و تنزیه، علت و معلول و علّیت، حق و خلق، آینه، دعا
(فراخواندن خدا)
- ۶۳۸..... نماد آگاهی بخش برازندگی و شایستگی [در شناخت خدا] در واژه (چهره) لقمان
- احسان، حکمت، حکیم، فیلسوف، اراده و مشیت، مشیت بنده، واژگان (کلمات) خدا پایان
ناپذیرند، خدا گوهر هستی است، روزی (رزق)، شرک.
- ۶۴۹..... نماد آگاهی بخش امامی در واژه (چهره) هارون
- عبادت، تسخیر، عبادت ذاتی و عبادت وضعی، هوی (عشق).
- ۶۵۶..... نماد آگاهی بخش بلندپایگی در چهره موسا
- راز مرگ فرزندان بنی اسرائیل، راز گذاشتن موسا در تابوت، راز رهایی موسا از مرگ، راز
باورمندی فرعون، پرسش فرعون از موسا در باره ماهیت خدای موسا، شریعت، راز گریز
موسا از بنی اسرائیل پس از کشتن مرد قبطی، همراهی موسا با خضر، تجلی خدا بر کوه طور.
- ۶۷۹..... نماد آگاهی بخش سرسختی و پایداری و پناهگاه استوار در واژه (چهره) خالد

پیامبر برزخی، صمد، جن، برزخ، برزخ راستین، خیال، نفّس رحمان، حق مخلوق به، حقیقت کلی.

نماد آگاهی بخش یگانی در واژه (چهره) محمد(ص)..... ۶۹۳

جایگاه و ویژگی‌های محمد(ص)، ویژگی شش گانه محمد(ص)، کلید دار گنجینه‌ها، جوامع‌الکلم، بازمانده پیامبر: عشق به زنان، بوی خوش و نماز، بوی خوش، نماز، دوست داشتن و عشق، عشق دارای چهار نام است، محبت، عشق مایه پندار معشوق می‌شود، عشق ایزدی، عشق مینوی، عشق طبیعی، عشق عنصری، هوی، ودّ، ویژگی‌های عاشقان، حالات عاشقان، داستان عاشقان، میدان‌های عشق، زیبایی و عشق، زنان نیمه مردان‌اند، جایگاه و ارزش زن، رَحِم شاخه‌ای از رحمان است، میان رَحِم و رحمان دوستی و مهر است، زن در پیوند با مرد بسان پیوند طبیعت به فرامین خداست، گرایش مرد به زن، پیشوایی زنان در نماز، کمال زن(رسایی و پرمایگی و سرشاری زن)، دیدگاه عارفان درباره زنان و مهرورزی به آنان، زنان دارای ویژگی نرینگی و مادینگی هستند، زنان هم از ابدال هستند، برا بری ویژگی‌های زنان با مردان، زن جایگاه کنش پذیری و پیدایش فرزندان است، صلاه.

پیوست: گزارش و پردازش برخی واژگان..... ۸۱۳

ابلیس، تشبیه و تنزیه، حق مخلوق به، خلافت، صلاه، طبیعت، قضا و قدر، رسول، نبی و ولی، ولایت، اولیاء یا انسان کامل، ولایت از دیدگاه ابن عربی، نبوت (پیام‌آوری).

نمایه..... ۱۰۰۹

کتابنامه..... ۱۰۲۳

پیشگفتار

سرچشمه‌های اندیشه ابن عربی برگرفته از قرآن و گفتار پیامبر اسلام است. او با بهره‌گیری از قرآن بر این باور است که هر پیامبر، فرستاده‌ای است از سوی خداوند که نشان راه است که راه درست را از بیراهه به مردمانش نشان می‌دهد، هر پیامبر باید به پایه‌ای از بینش و آگاهی درونی رسیده باشد تا همانند آدم نماد خدا در زمین باشد. در قرآن انجمنی از پیامبران و فرستادگان را می‌بینیم که همگی پیام آورانی هستند که هریک با ویژگی ویژه خود به رهنمایی مردمان خویش پرداخته‌اند. در انجمن پیامبران، همه پیامبران یکتاپرست هستند و هر یک از آنان نمادی از نمادهای خداوند هستند. کاری که ابن عربی در نوشتار فصوص خود انجام داد، این است که او دست به خوانش پیامبران زده است. او پیامبران را دارای پایه‌های مینوی و درونی گوناگونی دانسته که از راه‌های گوناگون به خدا نزدیک می‌شوند. در پیش گفتار فصوص چنین آورده است که: پیامبر در خوابی او را فرمان داده است که فصوص الحکم را بنگارد، ابن عربی با فراتر رفتن از آنچه درباره پیامبران یکتاپرست در میان مسلمانان رواج دارد، بر این باور است که کارکرد پیامبران افزون بر پیام آوری، نمایندگی یکی از ویژگی‌های ایزدی است که در آدمی نمود می‌یابد. اندیشه او را می‌توان این چنین نشان داد که «هستی» یا «بود» تنها از آن خداست و آدمی و پدیده‌های جاندار و بی‌جان از خود هستی ندارند. او هر آنچه جز خدا را با واژه اعیان ممکنات (نمونه‌های پدیدار شده) نام می‌برد و بر این باور است که این نمونه‌های پایدار یا سرشته‌های پایدار، هستی ندارند. برخی اندیشه او را تنها به گونه نمونه‌های فروغ افلاطونی دانسته‌اند و در بسیاری از نوشته‌های خود او را افلاطون دوم نام نهاده‌اند. از ویژگی‌های برجسته اندیشه و آیین ابن عربی، دو ویژگی از همه نمایان‌تر است، درون گرایی و به هم آمیختن دیدگاه‌های گوناگون.

از ویژگی‌های تصوف او راز گونگی و پوشیدگی است به گونه‌ای که برای همه مردم آشنا نیست و تنها برگزیدگان از آن سر در می‌آورند، از این‌رو ابن عربی برای آشنایی همگان فرهنگ واژگانی را می‌نویسد تا شناخت و آگاهی از نوشته‌هایش برای دیگران آسان شود، با این همه نوشته‌های او آن چنان پیچیده است که خود شاگردان و شارحان زبردست و کارآمد در دانش فلسفی می‌گویند که همیشه نمی‌توانند درونمایه‌های

بنیادین گفته‌های او را دریابند، لیک پارسایی او برای همه آشناست. آیینی که او در پی گسترش آن است نخست با بدگمانی به خرد سنجش‌گر آغاز می‌شود و باور او این است که بینش درونی صوفیانه که از پارسایی بدست می‌آید بهتر و والاتر از خرد نکته سنج است و می‌گوید آدم باورمند تنها با روش و شیوه کوشش پارسامنشانه به آگاهی ایزدی می‌رسد و خدا در او می‌تابد و سپس به آگاهی والایی می‌رسد که هیچ اندیشه وری نخواهد رسید.

اندیشه‌های او آمیزه‌ای از عرفان تطبیقی، نو افلاطونیان، دانش نجوم و کیمیا و برخی دانش‌های غریبه قرون وسطایی است، با این همه، باید پذیرفت؛ سرچشمه‌ای که ابن عربی از آن بهره برده است: قرآن و راه و روش پیامبر است.

نوشتار پیش‌رو دو بخش دارد: در بخش نخست: کتاب فصوص را از زبان عربی به فارسی روان و ساده، برگردانده‌ام، به گونه‌ای که دریافت و برداشتش برای همگان آسان باشد، به ویژه با برابرسازی فارسی واژه‌گان فنی که ویژه خود ابن عربی است، کوشیده‌ام تا آن‌جا که در توانم بوده است، برگردانی روان در پیش‌روی خوانندگان گرامی بگذارم، امیدوارم این شیوه و روش بهره‌رسان باشد. در همین بخش و پیش از آغاز کتاب فصوص، برای آشنایی خوانندگان با زندگی و کیش صوفیانه ابن عربی، زندگینامه خودنوشت و نیز گفتاری نه چندان بلند با نام ابن عربی چه می‌گوید؟ نگاشته‌ام که بی‌گمان پاسخ برخی از پرسش‌های خوانندگان در باره اندیشه و باورها و دیدگاه‌های ابن عربی از انسان، هستی و نیستی، خدا و..... باشد. همچنین فهرست‌وار به نام شارحان فصوص نیز پرداخته شده است.

بخش دوم کتاب: شرح ابن عربی بر کتاب خودش فصوص الحکم است. این کار با خوانش و گزینش از دیگر نوشته‌های ابن عربی انجام گرفت، سپس به فارسی روان و ساده برگردانده شده است. به یاد داریم که شارحان فصوص بر این باورند که کتاب فصوص گزیده و زبده دیگر نوشته‌ها، به ویژه کتاب گراسنگ و ارزشمند فتوحات مکیه است، از این‌رو اینجانب با بهره‌گیری از نوشته‌های دیگر ابن عربی به پردازش فصوص از سخن و گفتار خود وی پرداخته‌ام. آنان که با گزاره‌های چیستان گونه ابن عربی در نوشتار فصوص الحکم آشنایی دارند، می‌دانند که ابن عربی در هر فصّ گزاره‌هایی چند را به نمایش می‌گذارد و سپس به گونه فشرده در باره آن قلمفرسایی می‌کند. به دیگر سخن گزاره‌های خود نوشته را پردازش می‌کند. برای نمونه در فصّ آدم، این گزاره‌ها به چشم

می‌خورند: آدم و آفرینش او، انسان کامل، آینه و بستگی آن با آفریدگار و هستی و ... یا در فصّ نوح در باره تشبیه و تنزیه و نیز در فصّ عزیر در باره قضا و قدر، یا در فصّ خالد در باره برزخ، یا در فصّ محمدی در باره صلات و زنان و عشق و زیبایی. کاری که اینجانب در این بخش انجام داده‌ام با خوانش و پژوهش و گزینش در دیگر نوشته‌های ابن عربی، این گزاره‌ها را در هر فصّ به گونه شیوا و ساده و روان و گسترده از نوشتار خود ابن عربی پردازش کرده‌ام و از زبان عربی به فارسی برگردانده‌ام.

همان گونه که بزرگانی چون سید حیدر آملی گفته‌اند، ابن عربی دو کتاب دارد: فصوص الحکم که به وی داده شده است، چنان که خود می‌گوید: من شب هنگام در دمشق خفته بودم، پیامبر را در خواب دیدم، نوشتاری در دست داشت، رو به من کرد و گفت: بگیر، گفتم چه چیزی را؟ گفت: این نوشته را. گفتم: چه کنم؟ گفت: آن را به مردم پیش کش کن تا سودمند شوند. گفتم: فرمان‌پذیری شایسته خدا و پیامبرش باشد؛ همان خواهد شد که به ما فرمان می‌دهند. کتاب دیگر: فتوحات مکیه که از او برآمده است.

به باور بسیاری رمز‌گشایی از کتاب فصوص الحکم، خوانش کتاب فتوحات مکیه است. به گفته زنده یاد محمد خواجوی: فتوحات معدن مکاشفاتی است که آن مکاشفات زیر بنای کاخ استوار فصوص الحکم باشد. فصوص الحکم گل‌های چیده شده از باغ وسیع و سرسبز فتوحات است و مأخذ و مبدأ مکاشفات انبیا در رسالتشان، بنابر این کلید فتح فصوص در فتوحات نهفته است و فتوحات دریای جانی است که در بستر آن، آن قدر گوهرهای وجودی بی‌شمار آرمیده که برای صیادش هیچ مسأله وجودی یا ابهامی در عوالم کون- از مبدأ تا معاد- باقی نمی‌گذارد. در این صورت فصوص، فرزند فتوحات و عضوی از آن است و حکم تن و روان را دارد- تن زجان نبود جدا، عضوی از اوست- و انسان بدون ورود در شریعه فتوحات، آبشخوری از فصوص نخواهد یافت. (پیشگفتار فصوص الحکم، ص ۳۸).

دکتر ابو العلاء عقیفی نویسنده مصری در پیشگفتار گرانسنگ و پرمایه خود در شرح کتاب فصوص الحکم ابن عربی می‌نویسد: همه نوشته‌های ابن عربی تا جایی که می‌دانم از یک سرچشمه برآمده است، آن هم سرچشمه و آبشخور تصوف است و او در همه زندگی خود هم در رفتار و کردار و هم در اندیشه آن را بکار بسته است. ابن عربی نه به مانند ابن سینا بود که فلسفه و پزشکی و ریاضیات و تصوف را در هم آمیزد و نه مانند غزالی

که در اصول فقه و منطق و تصوف نگارش داشته است و خود را به پیچیدگی‌های فیلسوفان و پذیرا نبودن اندیشه‌ها و دیدگاه‌های آنان بر دیگران که خدانشناس بودند، سرگرم نکرد. همه کوشش خود را بر آن داشت تا پیرامون تصوف قلمفرسایی کند. وی گام نخست را در این راه با نوشته‌هایی آغاز کرد که زمینه‌های ویژه داشتند. مانند: «التدبیرات الالهیه» که آن را در باره سرزمین آدمی و پیوند میان آدمی و جهان نوشت، «مواقع النجوم» که در زمینه آیین‌های رهروان راه خداست، «رساله الخلو» که آن را در زمینه پند و اندرز به پیروان و کارهایی که در تنهایی باید به انجام رسانند، نگاشت، «عنقاء مغرب» که در باره ولایت نگاشته شده است. ابن عربی پس از این نوشته‌ها، به نگارش نوشته‌های ستبر دیگری پرداخت که بخش‌های عملی و نظری تصوف را داراست، مانند: فتوحات مکیه که آن را در میان سال‌های ۵۹۸ تا ۶۳۵ نگاشته است. در این نوشتار سترگ به گردآوری پاره‌هایی از دانش‌ها پرداخت که نمادی از فرهنگ اسلامی در برخورداری از بیشترین درونمایه‌های خود بود و همه آن‌ها را در پیش‌کاری دانشی بنیادین که همان تصوف باشد و او خود را برای نوشتن در آن زمینه آماده کرده بود، گرد آورد. در پایان راه، در هنگام پختگی خردورزانه و درونی، نوشتار «فصوص الحکم» را نگاشت که فشرده و گزیده‌ای از اندیشه‌هایش را نشان می‌دهد که بیش از چهل سال، در سینه‌اش به این سو و آن سو می‌زد؛ زیرا او نه چنین جسارتی داشت که همه آن‌ها را هویدا نماید و نه این که به روشنی آن را بنویسد، تا این که آن را در این کتاب آورد و آن را برای مردم آشکار کرد و به همان اندازه که آنان را شگفت‌زده و سپاس‌گزار کرد، ایشان را در درونشان به سرگستگی و دودلی انداخت.

گزافه نگفته‌ایم اگر پایه و جایگاه و ارزش فصوص الحکم را از همه نوشته‌های ابن عربی بالاتر و ژرفایش را از همه بیشتر بدانیم و بالاترین درخشش را در پدید آمدن اندیشه صوفیان، هم در روزگار او و هم در روزگاران پس از او داشته است. ابن عربی دیدگاه «وحدت وجود» را با بهترین شیوه نگاشته است و برای آن واژگان صوفیانه پرمایه و رسایی را ساخته و پرداخته کرده است. برای این کار از هر آبشخوری که توانسته، بهره برده است، مانند: قرآن، گفتار پیامبر، دانش کلام، فلسفه مشاء، فلسفه نو افلاطونی، گنوسی مسیحی، فلسفه رواقی و فلسفه فیلون یهودی، همچنان که از واژگان اسماعیلیان باطنی، قمرطیان، اخوان‌اصفا و صوفیان مسلمان پیشین بهره برده است. او همه این واژگان را به رنگ ویژه‌ای برگرداند و درونمایه‌های آن‌ها را دگرگون کرده است که با آیین

و راه روش عرفانی او در «وحدت وجود» هماهنگ باشد. وی با این کار در اندیشه‌های صوفیانه اندوخته‌ای از واژگان بر جای نهاد که چند سده، مایه‌ای پر بها برای «صوفیان وحدت وجود» در جهان اسلام، و زمینه همه گفته‌ها و سخنانی بود که نویسندگان صوفی پیش کشیده بودند، پس از ابن عربی، هیچ صوفی مسلمان نبود، چه چکامه‌سرا و چه نویسنده، چه تازی و چه فارس و ترک که از فرهنگ واژگان او بهرمند نشده باشد و با بهره گرفتن از واژگان او سخن نگفته باشد، نمی‌گویم که همه این واژگان فلسفی-صوفیانه رسا و پرمایه‌ای که نویسنده در باره آن نوشتار ویژه‌ای را نگاشته است، در فصوص هست، چون فتوحات مکیه او در زبان عربی بزرگ‌ترین دانشنامه تصوف باشد که پر از این واژگان است، لیک فصوص پایه و بنیاد این واژگان را داراست و چنان باریک‌بینی دانشورانه و پختگی خردورزانه‌ای دارد که در هیچ یک از نوشته‌های او نمی‌توان یافت. کسانی که از راه و روش صوفیانه او پیروی کرده و از او بهره گرفته‌اند، رویکردشان بیشتر به واژگان ویژه فصوص بوده است.

باید دانست ارزش فصوصالحکم تنها وابسته به واژگانی نیست که صوفیان و شاعران پس از وی این واژگان را پیوسته بکار برده‌اند، بلکه در این نوشتار به پایه و بنیاد اندیشه خود، که همان اندیشه «وحدت وجود» و شاخه‌های دیگری که از آن گرفته شده است، پرداخته است و در دریافتی که از این ایده‌ها بدست آورده است، شیوه ویژه‌ای را برگزیده است که در دیگر نوشته‌های او همانندی ندارد و در چارچوب دیدگاه بنیادین خود میان همه این ایده‌ها پیوندی پایدار پدید آورده است. بنابراین خوانش فصوص در باره اندیشه صوفیان به ما فشرده یک دیدگاه را پیش کش می‌کند که دارای بخش‌هایی به هم پیوسته هستند، و این پیوستگی با این پرمایگی و رسایی در هیچ یک از نوشته‌های او دیده نمی‌شود. همان گونه که در نوشته‌های صوفیان دیگر که پیش از او بوده است یا پس از او آمده‌اند نیز دیده نمی‌شود، از این‌رو صوفیان پیشین از سوی فصوصالحکم نیز وامدار ابن عربی باشند.

چکامه‌ها و سرودهای صوفیانه‌ای که مرده‌ریگ سراینده‌گان پارسی زبان است، واکنشی از همان درونمایه‌های تازه‌ای از نویسنده فصوصالحکم (ابن عربی) است که هوش سرشار ایرانی از آن‌ها بهره جسته است و با نوآوری ویژه‌ای آن را به نگارش در آورده‌اند. دل‌های چکامه‌سرایان فارسی و ترک پرشده‌است از درونمایه‌های «وحدت وجودی» که در

برگیرنده عشق ایزدی است. عشق ایزدی که همه هستی در دستان آن و همه چیز بر آن پایدار است، و گفته‌اند که خدا بنیاد هر پدیده‌ای است، او با بخشش‌ها و دهش‌های پی در پی خود در همه جهان روان است و همو در کارکرد پدیده‌ها در یکدیگر، کوشش‌گر راستین است. همه پدیده‌ها از او آفریده می‌شوند و هر جنبشی از او پدید می‌آید و هر دم سیمای نویی پیدا می‌کند و سیماهای او پایانی ندارند و از سیمای پیشین بدر آید و خود را از سیمایی به سیمای دیگر در می‌آورد. جهان پدیده‌ها هر دم با آفرینش نو آفریده می‌شوند و در دمی دیگر نابود و نیست می‌شوند. گرچه ما برای این پی در پی بودن سیماهایی که می‌آیند و می‌روند این آفرینش نو را در باره خود و جهانی که ما را در برگرفته در نمی‌یابیم.

این‌ها برخی از درونمایه‌هایی است که چکامه سرایان پارسی زبان و ترک زبان که از پیروان «وحدت وجود» هستند، سروده‌اند و همه این‌ها برگرفته از آیین و راه و روش ابن عربی و بخشی از آن چیزی است که او در فصوص الحکم خود به یادگار گذاشته است. برگردان فارسی کتاب فصوص الحکم را از نسخه ویراسته شده زنده یاد ابوالعلا عفیفی انجام داده‌ام. در هنگام ترجمه از کتاب‌هایی چون فکوک صدرالدین قونوی، لمعات عراقی، شرح فصوص الحکم مؤیدالدین بن محمد جندی (مرگ ۶۹۰ ق)، شرح فصوص الحکم کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی (مرگ ۷۳۶ ق)، شرح فصوص الحکم داوود بن محمود قیصری ساوی (مرگ ۷۵۱ ق)، حل الفصوص امیر سید علی همدانی (۷۱۴-۷۸۶ ق)، نص النصوص سید حیدر آملی، شرح فصوص شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (مرگ ۸۳۴ ق)، شرح فصوص خواجه محمد پارسا (مرگ ۸۲۲ ق)، شرح فصوص صائن‌الدین علی بن محمد ترکه (مرگ ۸۳۵ ق)، شرح فصوص تاج‌الدین حسین خوارزمی (مرگ ۸۳۹ ق)، شرح فصوص نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۱۲-۸۹۸ ق)، شرح فصوص بالی افندی (مرگ ۹۶۰ ق)، ممد‌الهمم حسن‌زاده آملی، شروح سید جلال‌الدین آشتیانی (۱۳۸۲-۱۳۰۴ ش)، هدایه‌الامم یا شرح کبیر فصوص الحکم نوشته آقای غلامحسین رضانژاد، ترجمه زنده یاد محمد خواجه‌ای، شرح انگلیسی بر کتاب فصوص از رالف اوستین (زادروز ۱۹۳۸) با ترجمه زنده یاد حسین مریدی، ترجمه فصوص الحکم دو

بزرگوار محمد علی موحد و صمد موحد، کلیدهای فهم فصوص الحکم، عبدالباقی مفتاح
ترجمه دکتر داود اسپرهم، شرح نقش الفصوص، دکتر عبدالرضا مظاهری، ترجمه شرح
فصوص الحکم عقیفی از دکتر نصرالله حکمت و فتوحات مکیه ابن عربی بهره برده‌ام.
در پایان از دو نازنین که با بردباری همیشگی خود مرا در به انجام رساندن این کتاب
یاری رسانده‌اند؛ همسر بزرگوارم سرکار خانم جوانی و پسرم آروین سپاس گزارم.

تابستان ۱۳۹۵

قاسم میرآخوری

شارحان فصوص الحکم

فصوص الحکم یکی از نوشته هایی است که همواره از سوی عارفان و دانشوران پردازش و شرح و تفسیر شده است و کوشیده اند پیچیدگی ها و نمادها و نشانه های عرفانی، کلامی و اشارات صوفیانه را گزارش و پردازش کنند. این کار از شاگردان نزدیک و پیروان ابن عربی تا مستشرقان و منتقدان پس از مرگ وی تا زمان اکنون انجام پذیرفته است. آن گونه که جلال الدین آشتیانی می نویسد:

بر این نوشتار سترک و ارزشمند بیش از ۱۱۲ شرح به عربی و فارسی و ترکی نوشته اند و همه این نسخ در کتابخانه های کشور ترکیه نگهداری می شود.

برخی نیز گفته اند: ۱۵۰ شرح بر فصوص الحکم نوشته شده است که ۱۳۰ شرح را ایرانیان نوشته اند. کهن ترین شرح فارسی فصوص که می شناسیم، نصوص الخصوص فی ترجمه الفصوص نوشته بابا رکن الدین شیرازی است و تازه ترین آن مُمدّ الهمم نوشته حسن زاده آملی است. در اینجا با برخی از شارحان فصوص آشنا می شویم:

۱. عبدالله بدر حبشی (مرگ ۶۴۶ ق): او از یاران و همنشینان نزدیک و از شاگردان ابن عربی است که به گفته وی؛ از فرزندان روحانی او بوده است. عبدالله کتابی به نام «الانباء علی طریق الله» نوشت و در آن، آن چه در شناخت راه آموزگارش شنیده بود، آورد.

۲. اسماعیل سودکین: وی با گزارش هایی از ابن عربی، که به درخواست خود اسماعیل انجام گرفت، بخشی از کتاب «التجلیات الالهیه» ابن عربی را گزارش و پردازش کرده است. وی فص «ادریسی فصوص الحکم» را پردازش کرده است.

۳. صدرالدین محمد بن اسحاق قونوی (مرگ ۶۷۳ ق): وی پسر خوانده ابن عربی، شاگرد، جانشین و نماینده برجسته عرفان او در خاور زمین بوده است. وی به گسترش عرفان و پردازش و گزارش و آموزش کتاب هایش پرداخت. وی «فصوص الحکم» را پردازش و گزارش کرده است. قونوی تأویل سوره الفاتحه، مفتاح الغیب، نصوص، فکوک، و شرح

الحديث را به زبان عربی و نیز «تبصرة المبتدی» و «المفاوضات» را به زبان فارسی نوشت که همه در گزارش و پردازش عرفان ابن عربی است

۴. فخرالدین ابراهیم همدانی، سرشناس به عراقی (مرگ ۶۸۸ ق): او از شاگردان قونوی و از پیروان ابن عربی بود. کتاب «لمعات» که گزیده «فصوص الحکم» باشد، از اوست. وی در این کتاب، رازها و نمارش‌ها و نشان‌های عرفان ابن عربی، به ویژه دیدگاه «وحدت وجود» را، به سروده و ناسرده (نظم و نثر) پارسی درآورده است.

۵. سلیمان بن علی، سرشناس به عقیف‌الدین تلمسانی (۶۹۰-۶۱۰ ق): او نیز از شاگردان به نام قونوی بود که در نزد وی به آموزش عرفان ابن عربی پرداخت. تلمسانی نیز کتاب «فصوص الحکم» را گزارش و پردازش کرد. وی بر کتاب «منازل السائرین» خواجه عبدالله انصاری نیز گزارش نوشته است که به نوشته جامی، گزارشی نیکو و عرفانی است.

۶. مؤیدالدین بن محمد جندی (مرگ ۶۹۰ ق): او هم از شاگردان صدرالدین قونوی و از گزارش‌گران و پیروان ابن عربی است که برخی از کتاب‌های ابن عربی مانند «مواقع النجوم» و «فصوص الحکم» را گزارش کرده است. در «نفحه الروح و تحفه الفتوح»، «اکسیر الکمالات و خلاصه الارشاد» نیز «اصول و مبانی الهیات» را به روش ابن عربی گزارش داده است.

۷. سعیدالدین محمد فرغانی (مرگ ۶۹۵ ق): او از فرغانه ماوراءالنهر و از عارفان بزرگ و از پیروان و شارحان آیین و کیش ابن عربی است که در نزد صدرالدین قونوی آموزهای عرفانی را فرا گرفت و «نقش الفصوص» را گزارش کرد و «تائیه» ابن فارض را به دو زبان پارسی و تازی به نام‌های «مشارق الدراری الزهر فی کشف حقائق نظم الدرر» و «منتهی المدارک» گزارش کرده است.

۸. کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی (مرگ ۷۳۶ ق): او در گزارش و گسترش عرفان ابن عربی کوششی بسیار داشت و در فلسفه و عرفان و کلام و حدیث و ادبیات آموزگاری زبردست بود و نوشته‌هایی به دو زبان عربی و فارسی نگاشت و به پرورش و آموزش شاگردان پرداخت. از نوشته‌های وی «تأویلات القرآن»، «شرح منازل السائرین»، «اصطلاحات الصوفیه» و «شرح فصوص الحکم» است. گزارش فصوص الحکم وی از با ارزش‌ترین گزارش‌هاست و همواره گزارشگران از آن بهره می‌برند.

۹. داوود بن محمود قیصری ساوی (مرگ ۷۵۱ ق): او بر «شرح فصوص الحکم» خود پیش‌گفتاری ارزشمند نوشت و در آن، عرفان ابن عربی را پردازش کرده است.

۱۰. رکن الدین مسعود؛ بابا رکنا (متوفای ۷۶۹ ق): وی نخست در سال‌های ۷۳۹-۷۴۳ گزارش و پردازش گسترده‌ای همراه با دو پیشگفتار بر فصوص الحکم به نام «نصوص الخصوص فی ترجمه الفصوص» نوشت؛ لیک چون در برخی از جاهای نوشته خود کاستی دید، کتاب دیگری به نام «معلوم‌الخصوص من مفهوم الفصوص» نوشت.

۱۱. امیر سید علی همدانی (۷۱۴-۷۸۶ ق): او به اندیشه‌ها و باورهای ابن عربی گرایش یافت. اندیشه «وحدت وجود» ابن عربی در نوشته‌هایش مانند رساله وجودیه دیده می‌شود. وی فصوص الحکم را به فارسی گزارش و پردازش کرد و نام آن را «حل الفصوص» گذاشت.

۱۲. سید حیدر آملی (۷۲۰-۷۸۷ ق): وی از شاگردان فخرالمحققین، فرزند علامه حلی بود و از او پروانه بهروری از سخنان و نوشته‌های وی را داشته است. سید حیدر با این که گرایش شیعی داشت، از پیروان ابن عربی و شارحان نوشته‌ها و اندیشه‌های اوست، و بیشتر اندیشه‌های وی را پذیرفت و در گسترش آیین ابن عربی به نگارش نوشته‌هایی مانند: «تفسیر المحيط الاعظم» و «کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار» و «رساله نقدالنقود فی معرفه الوجود» پرداخت و گزارشی نیز به نام «نص النصوص» بر کتاب «فصوص الحکم» وی نوشته است.

۱۳. محمد شیرین مغربی تبریزی (مرگ ۸۰۹ ق): او هم به راه و روش ابن عربی و پیرو وحدت وجود وی بوده است. او از چکامه‌سرایان شناخته شده بود و دیوان شعر نیز دارد. او اندیشه محیی‌الدین، به ویژه «وحدت وجود» و «توحید» را در دیوان و رساله جام جهان‌نما بازگو کرده است.

۱۴. خواجه محمد پارسا (مرگ ۸۲۲ ق): او از مردم بخارا و پیرو کیش نقشبندیه بود، گزارش او به زبان فارسی است.

۱۵. شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (مرگ ۸۳۴ ق): با اینکه وی آیین ویژه خود دارد لیک، پیرو ابن عربی، و گزارشگر نوشته‌های او بوده است. در نوشته‌های خود از او به بزرگی یاد می‌کند، او را قطب‌المحققین، امام‌الموحدین، و محیی‌الملئ والدین می‌نامد. شاه نعمت‌الله به گزارش و بازنمود اندیشه عرفانی وی پرداخت و در سه رساله، به پردازش بخش‌هایی از کتاب فصوص الحکم می‌پردازد.

۱۶. صائن‌الدین علی بن محمد ترکه (مرگ ۸۳۵ ق): او از پردازش‌گران دیدگاه «وحدت وجود» ابن عربی است. نوشتاری در پردازش فصوص الحکم نوشت و در

نوشتار «تمهیدالقواعد» خود به پردازش عرفان ابن عربی و به ویژه دیدگاه وحدت وجود پرداخته است. ابن ترکه نوشته‌ای نیز در پردازش ده بیت از ابیات ابن عربی نگاشته است.

۱۷. تاج‌الدین حسین خوارزمی (مرگ ۸۳۹ ق): یازده نوشته از او برجای ماند که یکی از آن‌ها پردازش فصوص الحکم به زبان فارسی است. وی دیوان شعر نیز دارد.

۱۸. نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۱۲-۸۹۸ ق): از عارفان پرشور و شیفته وحدت وجود و از پیروان عرفان ابن عربی به شمار می‌آید که گزارشی بر «فصوص الحکم» وی نوشته است. وی گزارشی نیز به نام نقدالنصوص بر نقش الفصوص ابن عربی نوشت که ویلیام چیتیک آن را ویرایش و چاپ کرده است. جامی نوشته‌های بسیاری نیز مانند لوائح، لوامع، اشعه‌اللمعات، و الدرّه‌الفاخره به نگاشته است که در همه آن‌ها آموزه‌های عرفان وحدت وجود ابن عربی را پی می‌گیرد.

۱۹. عزیزالدین نسفی (سده هفتم ق): او عارف وحدت وجودی است. نوشتار «انسان کامل» وی برگرفته از اندیشه‌های ابن عربی است.

۲۰. عبدالکریم جیلی (۷۶۷-۸۱۱ ق): نویسنده کتاب الانسان الکامل به زبان تازی است که در آن، با واژگانی چون «الامام محیی‌الدین» از ابن عربی یاد کرده است. وی به پردازش دیدگاه وحدت وجود ابن عربی پرداخت و باب پانصد و پنجاه و نه فتوحات مکیه را که به باور او گزیده فتوحات است، گزارش کرد و آن را «شرح مشکلات الفتوحات المکیه» نام نهاده است.

۲۱. حسین بن معین‌الدین میبدی (مرگ ۷۸۰ ق): نویسنده «فواتح» است که گزارش و پردازش دیوان حضرت علی (ع) باشد. در نوشته‌هایش از ابن عربی در برابر دشمنانش ایستاد و دیدگاه‌های خود را با آوردن نمونه‌هایی از فتوحات مکیه و فصوص الحکم ابن عربی آراسته است.

۲۲. محمد احسائی، معروف به ابن ابی‌جمهور (مرگ ۸۷۸ ق): دانشور شیعی و نویسنده «عوالی‌اللثالی» در حدیث و نیز «المجلی» در عرفان است که از دو نوشتار فصوص الحکم و فتوحات مکیه بهره برده است.

۲۳. بالی افندی (مرگ ۹۶۰ ق): گزارش ساده و کوتاهی بر فصوص الحکم نگاشته است.

۲۴. عبدالغنی نابلسی (مرگ ۱۱۴۳ ق): فقیه و اصولی و ادیب و شاعر بود. وی سرانجام به عرفان گرایش یافت و نوشته‌های بسیاری به نگارش در آورد. «جواهرالنصوص فی حل کلمات الفصوص» گزارش و پردازش او بر فصوص الحکم ابن عربی است.

۲۵. آقا محمدرضا قمشه‌ای (مرگ ۱۳۰۶ ق): فرزانه و راست دان و عارف و پردازش‌گر و گسترش‌دهنده عرفان ابن عربی است. او از بزرگ‌ترین پردازش‌گران حکمت متعالیه ملّاصدرا باشد. او بیش از سیزده نوشتار نگاشته است. از این میان می‌توان از رساله ذیل «فص شیخی فصوصالحکم» در باره ولایت و رساله «فی وحدهالوجود بل الموجود» که به فص نخست از گزارش فصوص قیصری است و نیز گزارش او بر فص آدمی، فص نوحی و فص محمدی فصوصالحکم و نیز بر «تمهید قواعدالوجود» ابن ترکه و «مفتاح قنوی» و «رساله الخلافه الکبری» نام برد. در همه نوشته‌هایش، دیدگاه وحدت وجود ابن عربی و دیگر آموزه‌های عرفانی وی را پذیرفت و به پردازش آن پرداخته است.

از دیگر کسانی که اندیشه‌های عرفانی ابن عربی را پس از حکیم قمشه‌ای پی گرفتند می‌توان از: میرزا هاشم اشکوری (۱۳۳۲ ق)، میرزا حسن کرمانشاهی (۱۳۳۶ ق)، میرزا محمود قمی (۱۳۴۶ ق)، آقا میر شهاب‌الدین نیریزی شیرازی (۱۳۲۰ ق)، میرزا محمدعلی شاه‌آبادی (۱۳۶۹ ق)، آقا سیدحسین بادکوبه‌ای (۱۳۵۸ ق)، میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی (۱۳۹۵ ق)، میرزا مهدی آشتیانی (۱۳۷۲ ق)، میرزا احمد آشتیانی (۱۳۹۵ ق)، سید محمدکاظم عصار (۱۳۹۴ ق)، محمدحسین فاضل تونی (۱۳۸۰ ق)، میرزا ابوالحسن شعرانی (۱۳۹۳ ق)، شیخ محمدتقی آملی (۱۳۹۵ ق) نام برد.

پردازشگران و آموزگاران امروزی

در این روزگار نیز، بسیاری از عرفان‌پژوهان به پیروی از پردازش‌گران پیشین، کار گزارش و گسترش اندیشه‌های ابن عربی را پی گرفته‌اند و با آموزش و پژوهش و نوشتن، یادگارهای ارزشمندی از خود به جای گذاشته‌اند. در اینجا، باید از فرزانه و راست‌دان و عارف و فقیه، حسن‌زاده آملی (زاده ۱۳۰۷ ش) نام برد. حسن‌زاده آملی نیز فصوصالحکم محیی‌الدین را پردازش کرد و به چاپ رسانده است. همچنین وی در سالیان درازی چند دوره شرح فصوصالحکم قیصری را آموزش داده است. ایشان فصوصالحکم را به فارسی پردازش کرد و آن را «ممدالهمم در شرح فصوصالحکم» نامید که به چاپ رسیده است. همچنین بر دوره شرح قیصری بر فصوصالحکم، پی‌نویس و یادداشت‌های بسیار دارد و هر یک از نوشته‌های یاد شده را در هنگام آموزش، با رونوشت‌های بسیاری ویرایش کرده است.

ایشان در سیاهه نوشته‌های خویش از چند نوشتار دیگر ابن عربی و پردازش‌گران نام می‌برد که هر یک با پردازش و ویرایش همراه است؛ مانند: ویرایش و پی‌نویس «الدرالمکنون والجواهر المصون فی علم الحروف للشیخ الاکبر محیی‌الدین»، «عرفان و حکمت متعالیه در نقل مصادر اسفار از فتوحات و فصوص»، «تصحیح و تحشیه شرح قیصری بر فصوص الحکم» و «رساله مفاتیح‌المخازن» به عربی که تکمله مقدمات دوازده‌گانه قیصری بر پردازش فصوص است.

ایشان همچنین بر شرح فصوص الحکم خوارزمی، پی‌نویس ارزشمندی نگاشته و آن را با رونوشت‌های گوناگون ویرایش کرده است که به چاپ رسیده‌است. هدایه‌الامم یا شرح کبیر فصوص الحکم نوشته آقای غلامحسین رضائزاد از دیگر پردازش‌های فصوص الحکم در زمان ماست.

بزرگوار دیگری که به ویرایش و برگردان نوشته‌های ابن عربی به فارسی پرداخت، زنده‌یاد محمد خواجوی است.

پژوهش‌گر دیگر زمان ما زنده یاد سید جلال‌الدین آشتیانی (۱۳۸۲-۱۳۰۴ش) است که به گزارش، پژوهش، آموزش و گسترش عرفان ابن عربی و پردازش‌گران کیش و آیین او پرداخته است. از نوشته‌های اوست: شرح مبسوط مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، شرح فصوص الحکم مؤیدالدین جندی، شرح فصوص الحکم قیصری با حواشی متعدد استادان فن، شرح بر رسائل قیصری، تحقیق و تعلیق بر تفسیر سوره حمد صدرالدین قونوی، مقدمه بر نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص جامی، تحقیق و تعلیق بر نصوص صدرالدین قونوی، تحقیق و تعلیق بر مشارق الدراری فرغانی و...

گزارش و پردازش ابوالعلاء عفیفی بر فصوص الحکم (مرگ ۱۳۸۶ق) که آقای دکتر نصرالله حکمت به شیوایی و زیبایی به فارسی روان برگردانده‌اند.

پردازش انگلیسی بر فصوص از رالف اوستین (زادروز ۱۹۳۸) و برگردان زنده یاد حسین مریدی که در سال ۱۳۹۱ در تهران به چاپ رسیده است.

کلیدهای فهم فصوص کتاب دیگری است که نویسندۀ آن عبدالباقی مفتاح است که دکتر داود اسپرهم آن را به فارسی برگرداند و در تهران به چاپ رسیده است.

عثمان یحیی نام پردازش‌گران دیگری را نیز در نوشتار خود آورده است، مانند:

۱. حسین بن عبداللّه بن محمد بن عمر عباسی (مرگ ۷۰۸ق)؛ ۲. کمال‌الدین انصاری شافعی (مرگ ۷۲۷ق)؛ ۳. علاءالدوله سمنانی (مرگ ۷۳۶ق)؛ ۴. محمد بن محمد لورادی

(مرگ ۷۳۲ق)؛ ۵. ابی معین عبداللّه بن احمد بخاری (مرگ ۷۳۶ق)؛ ۶. علی بن شهاب‌الدین حسینی همدانی (مرگ ۷۸۶ق)؛ ۷. محمد مقدّسی صالحی حنبلی (مرگ ۷۸۹ق)؛ ۸. ابی عبداللّه الرندی النفری (مرگ ۷۹۲ق)؛ ۹. سلیمان بن محمد صدری قونوی (سدهٔ نهم)؛ ۱۰. عبدالکریم جیلی (مرگ ۸۵۰ق)؛ ۱۱. علی بن احمد مهائمی (مرگ ۸۳۵ق)؛ ۱۲. زین‌الدین اصفهانی (مرگ ۸۳۵ق)؛ ۱۳. قطب‌الدین ازینقی مرگ ۸۸۵ق)؛ ۱۴. شرف‌الدین صدیقی؛ ۱۵. هروی (مرگ ۹۰۰ق)؛ ۱۶. مظفر‌الدین علی شیرازی (مرگ ۹۲۲ق)؛ ۱۷. بدلیسی (مرگ ۹۲۶ق)؛ ۱۸. ابن کمال پاشا (مرگ ۹۴۰ق)؛ ۱۹. بیازید خلیفه رومی (بعد از ۹۰۰ق)؛ ۲۰. شریف ناصر خینی (متوفای ۹۴۰ق)؛ ۲۱. بالی خلیفه صوفیوی (مرگ ۹۶۰ق)؛ ۲۲. نوعی افندی (متوفای ۱۰۰۷ق)؛ ۲۳. اسماعیل حقی انقروی (مرگ ۱۰۴۲ق)؛ ۲۴. عبدی افندی (مرگ ۱۰۵۴ق)؛ ۲۵. عبداللطیف البعلی الحنفی (نوشته ۱۰۵۵ق)؛ ۲۶. علی بن محمد القسطنیونی (مرگ ۱۰۸۲ق)؛ ۲۷. نعمت‌الله بن عبداللّه حسینی (مرگ ۱۱۳۰ق)؛ ۲۸. حسین بن موسی کردی (مرگ ۱۱۴۸ق)؛ ۲۹. ابراهیم بن حیدر صفوی (مرگ ۱۱۵۱ق)؛ ۳۰. محمود بن علی الدامونی (مرگ ۱۱۹۹ق)؛ ۳۱. عبدالعلی بن نظام‌الدین بحر العلوم لکنوی (مرگ ۱۲۳۵ق)؛ ۳۲. سید یعقوب‌خان (مرگ ۱۲۸۷ق)؛ ۳۳. محمدجعفر شهاب دمشقی (مرگ ۱۳۰۰ق)؛ ۳۴. ابوالعلا عفیفی (مرگ ۱۳۸۶ق)؛ ۳۵. احمد بن رمح الزبیدی؛ ۳۶. محمود النجدی؛ ۳۷. مؤید‌الدین محمود حاتمی؛ ۳۸. عبدالرحمان بن احمد حاجی؛ ۳۹. محمد بن احمد حنفی علائی؛ ۴۰. حاج علی حنفی؛ ۴۱. اسماعیل بن علی قادری؛ ۴۲. عبدالرحیم خلوتی، علی بن احمد؛ ۴۳. شمس‌الدین دهلوی؛ ۴۴. قراباشی علی افندی؛ ۴۵. مولا محمدحسین؛ ۴۶. عثمان آت بازاری؛ ۴۷. علی ترکی؛ ۴۸. شیخ احمد (مرگ ۷۳۹ق)؛ ۴۹. محمد بن صالح کاتب کلپولی (مرگ ۸۵۵ق).

زندگی نامه - خود نوشت

ابوبکر محمد بن علی، از نوادگان حاتم طایی، شناسه به ابن عربی و دارای نام‌هایی چون محیی‌الدین، شیخ اکبر و ابن افلاطون، در (۱۷ رمضان سال ۵۶۰ هـ) در زمان فرمانروایی المستنجد در شرق، در شهر مرسیه زاده شد. ابن عربی درباره زاد روز خود گوید: یکی از زیردستان پادشاه بزرگ مرسیه بر او بانگی برآورد، لیک پادشاه از او روی برگرداند، آن مرد گفت: با من سخن بگو آن گونه که خداوند بزرگ با موسی سخن گفت. پادشاه گفت: آن هنگام، تو موسی باشی، مرد گفت: تا تو نیز خدا باشی، (فتوحات مکیه، ج ۴، ص ۲۶۴)، در این هنگام پادشاه باز ایستاد و مرد نیازش را به او گفت و پادشاه نیازش را برآورده کرد. این پادشاه فرمانروای شرق اندلس، محمد بن سعد بن مردّ نیش بود که من در زمان او و در فرمانروایی او در مرسیه زاده شدم.

من در زمان این فرمانروا (ابوالمظفر یوسف المُستنجد بالله بن المقتفی) و در فرمانروایی پادشاه ابو عبدالله محمد بن مردّ نیش بر اندلس، در مرسیه دیده به جهان گشودم (محاضرات، ج ۱، ص ۳۴)، یکی از دایی‌های من، از پارسایانی بود که پادشاهی و فرمانروایی خود را رها کرده بود. او بر شهر تلمسان فرمان می‌راند و در دوران فرمانروایی اش، دانشور دینی پارسا و دور از زندگی مردمان تونس زندگی می‌کرد، نامش عبدالله بن یغان تونسسی بود. وی پارسای زمان خود بود و در جایی بیرون از شهر تلمسان به نام عبّاد زندگی می‌کرد. وی در مسجدی به نیایش و پرستش خدا می‌پرداخت و پس از مرگش، آرامگاه او زبانزد همگان شده است و مردم برای دیدن آرامگاهش به آن جا می‌آیند. یک روز این مرد پارسا، در شهر تلمسان میان دو شهر افادیر و مدینه وسطی می‌رفت که دایی من یحیی بن یغان، فرمانروای شهر، با سربازان و زیردستان خود با او روبه‌رو شد، به دایی‌ام گفتند: این مرد، ابو عبدالله تونسسی، پارسای روزگار خود است، او لگام اسب خویش را کشید و بر آن مرد درود فرستاد، مرد پارسا درودش را پاسخ داد. پادشاه که جامه گرانبها برتن

داشت، به او گفت: ای پیر، آیا نماز خواندن با این جامهٔ گرانبها به من روا باشد؟ مرد پارسا لبخندی زد، پادشاه پرسید برای چه می خندی؟ مرد پارسا گفت: به آدمی می خندم که سبک مغز و ناآگاه از خویشتن خویش است؛ تو نزد من مانند سگی می مانی که در خون و مردار می لولد و گوشت آن را می خورد و زمانی که می خواهد بشاشد، پایش را بلند می کند تا به او نیاشد. تو آوندی پر از چیزهای ناروا هستی و ستم به بندگان می کنی، با این همه از جامه پرشش می کنی؟ در این هنگام، پادشاه گریه سر داد و از اسب پیاده شد، و به ناگاه فرمانروایی و پادشاهی را رها کرد و یکی از همراهان پیر شد، پیر پارسا او را سه روز نزد خود نگه داشت و سپس ریسمانی آورد و به او گفت: ای پادشاه، روزهای مهمانی به پایان رسیده است، اکنون برخیز و هیزم فروشی کن، پادشاه هیزم بر پشت خود می گذارد و آن را به بازار می برد، مردم او را نگاه می کردند و گریه می کردند. او هیزم های خود را می فروخت و از پول آن به اندازهٔ نیاز خود برمی داشت و آنچه از پول می ماند به دیگران می بخشید. او به این کار تا زمان مرگش سرگرم بود و او را در نزدیکی آرامگاه آن پیر پارسا به خاک سپردند. هم اینک آرامگاه او بارگاهی شده است که مردم به دیدارش می آیند. هرگاه مردم نزد پیر پارسا می آمدند و از او می خواستند که برایشان از خدا آمرزش بخواهد و نیازشان را برآورده کند، به آنان می گفت: از یحیی بن یغان بخواهید تا نیازتان را از خدا بخواهد او از پادشاهی دست شسته و به پارسایی روی آورده است و شاید اگر من همانند او پادشاه بودم، ای بسا که پارسایی را پیشهٔ خود نمی کردم.

دایی ما ابومسلم خولانی، از پارسایان بزرگ بود، او شب ها را به پرستش و نیایش خدا می پرداخت و هرگاه خسته می شد با چوبدستی که داشت بر پاهای خود می کوفت و می گفت: شما به تازیانه خوردن سزاوارید تا چارپای من، مرا عمویی بود به نام عبدالله بن محمد بن عربی، که او در نهان و آشکار از پایهٔ نفس رحمانی برخوردار بود و من خود در زمان ناآگاهی از آن و پیش از درآمدن به راه عرفان، این پایه را در او دیدم.

در زمان ناآگاهی خود، با پدرم به شهرهای دیگر می رفتم و در میان قرمونه و بلمه از شهرهای اندلس به گلهٔ گورخری برخوردارم که می چریدند. من شکار را بسیار دوست داشتم و زیردستانم از من بسیار دور بودند، در این زمان به اندیشه فرو رفتم و به خود گفتم که دیگر به این جانوران آسیب نرسانم. اسبم خواست به سوی گلهٔ

گورخرها بتازد، لیک من لگامش را کشیدم و با نیزه ای که در دست داشتم به میان گورخرها رفتم. گاه نوک نیزه‌ام به پشت یکی از آن‌ها می‌خورد، و او هم چنان به چریدن سرگرم بود. به خدا سوگند هیچ یک از آن‌ها سر خود را بالا نگرفت تا اینکه من از میانشان گذشتم، سپس زیردستانم از پی من آمدند. تا اینکه آن‌ها نزدیک شدند، گورخرها گریختند و من انگیزه این کار آن‌ها را دریافتم تا آنکه به راه خدا گام نهادم. من دانستم که انگیزه آن چه بوده است (فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲۴۰).

پس از آنکه شهر مرسیه به دست موحدان افتاد، ابن عربی به همراه خانواده‌اش به اشبیلیه رفت و در آن جا به آموزش‌های دینی و فرهنگی پرداخت و همواره روزگار خود را با چکامه‌سرایی و شکار سپری می‌کرد. هنگامی که به جوانی رسید در دربار فرمانروایی اشبیلیه پست دبیری یافت (فتوحات مکیه، ج ۴، ص ۷۰) و در همین زمان با مریم دختر محمد بن عبدون بن عبدالرحمن بجایی که از مردان نیک و پارسا بود، پیوند زناشویی بست. ابن عربی دربارهٔ پارسایی همسر خود چنین می‌نویسد: بانوی پارسا، مریم برایم گفت: در خواب کسی را دیدم که در آنچه بر دلم از رویدادهای جهان ناپیدا افکنده شده بود با من پیمان می‌بست و من هرگز در جهان پیدا ندیده بودم. او به من گفت: آیا می‌خواهی به راه خدا آیی؟ من گفتم: آری، به خدا سوگند که می‌خواهم به راه خدا باز آیم، لیک نمی‌دانم چگونه، او به من گفت: با پنج چیز؛ توکل (خود را به خدا سپردن)، باور داشتنش، بردباری، راستگویی و خواستن پایدار. هنگامی که مریم خوابش را برایم گفت به او گفتم: این همان آیین خداپاوران و دل‌آگاهان است.

دربارهٔ راه یافتن او به‌این عشق و عرفان گفته‌اند که دو انگیزه در وی کارگر افتاد: یکی پند و اندرزهای همسرش مریم و دیگری بیماری که در جوانی گرفتارش شد: من بیمار شدم و بیهوش بر زمین افتادم آن گونه که دیگران پنداشتند که مرده‌ام. در این بیهوشی و ناهشیاری گروهی زشت‌رو را دیدم که می‌خواستند مرا بسوزانند و نیز آدم زیباروی و بسیار خوش‌بویی را دیدم که آن‌ها را از من دور می‌کرد، تا اینکه بر آنان پیروز شدم. به آن زیبارو گفتم: تو کیستی؟ گفت: من سورهٔ «یس» هستم که از تو پاسبانی کردم و چون به هوش آمدم، پدرم را دیدم که بالای سرم گریه می‌کرد و سورهٔ «یس» را می‌خواند و من آنچه دیده بودم، برای او بازگو کردم (فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۳۶۲).

درباره مرگ پدر می نویسد: پدرم را سپس که به خاک سپردیم، نمی دانستم که آیا مرده است یا زنده؟ چون از یک سو چهره اش بسان زندگان بود و از دیگر سوی همانند مردگان (فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۶۲۸). چون رگ هایش دیگر نمی زد و دم و بازدمی نداشت. او پانزده روز پیش از آنکه بمیرد، مرا از مرگش در روز چهارشنبه آگاه کرده بود و چنین هم رخ داد. چون روز مرگش فرا رسید، با اینکه سخت بیمار بود، بی آنکه دستش را به چیزی بگیرد، بلند شد و نشست و به من گفت: فرزندم، امروز، روز مرگ و دیدار با خداست. من به او گفتم: خداوند رفتن تو را به خوبی و دیدارت را نیک گرداند. پدرم از این سخن شاد شد و به من گفت: خداوند به تو پاداش شایسته دهد؛ زیرا همه آنچه از تو می شنیدم که می گویی و در نمی یافتم و چه بسا برخی از آن ها را نمی پذیرفتم، اکنون به درستی آن گواهی می دهم، سپس لکه سفیدی که از بیماری او و به رنگ بدنش نبود، در پیشانی او هویدا شد که فروغی درخشنده داشت. پدر این فروغ را می دید، آن فروغ و روشنایی نخست چهره و سپس همه کالبدش را فرا گرفت. من دست پدرم را بوسیدم و به او گفتم بدرود پدر. اینک به مسجد جامع می روم تا مرگ تو را به من آگاهی دهند. پدرم گفت: برو و کسی را نگذار که نزد من آید، زن و دخترانش را گرد خود آورد و نزدیک نیم روز، به من گفتند که او مرده است. من به نزد پدرم بازگشتم او را به گونه ای دیدم که بیننده نمی دانست که آیا مرده است یا زنده. او را این گونه به خاک سپردیم.

من در سال پانصد و هشتاد، دگرگون شدم و به راه و روش عارفان و عاشقان گام نهادم (فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲۸۹). روزی برای دیدار با ابن رشد که دوست پدرش بود به قرطبه رفت: روزی در قرطبه نزد ابن رشد رفتم. او از درهایی که خداوند در تنهاییم بر من گشوده بود، چیزهایی شنیده بود و از این شنیده ها شگفت زده شده بود و خواست که مرا ببیند، از این رو، پدرم که از دوستان او بود مرا به بهانه کاری، نزد وی فرستاد. من در آن زمان نوجوانی بودم که هنوز ریش و سبیلم نرویده بود. چون نزد او درآمدم برای بزرگداشت من از جای برخاست و با من روبوسی کرد و گفت: «آری»، من هم به او گفتم: «آری»، از اینکه دید سخنش را دریافته ام بسیار شاد شد، سپس من که از انگیزه شادمان شدن او آگاه شدم (فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۵۵۹)، گفتم: «نه»، پس چهره اش گرفت و رنگش پرید و در اندیشه و پنداری که داشت دو دل شد و گفت: «مکاشفات ایزدی را چگونه یافتی؟ آیا همان گونه که ما از راه اندیشه

و خرد به آن رسیده‌ایم؟» من گفتم: آری و نه، میان «آری» و «نه» جان‌ها از کالبد خود و کرده‌ها از تن‌هایشان به پرواز در می‌آیند. رنگ ابن رشد زرد شد و بر خود لرزید و نشست و گفت: «لا حول و لا قوه الا بالله»؛ زیرا آنچه من با اشاره گفتم دریافت و آن همانند این گفتاری است که این قطب و پیشوای درمانگر زخم‌ها گفته است، او پس از این دیدار با من، از پدرم خواست تا بگذارد آنچه در اندیشه اوست با ما در میان گذارد و بداند که آیا با آنچه من می‌دانم سازگار است یا ناسازگار، چون او از اندیشمندان و خردمندان بود. وی خدا را سپاس گفت که در زمانی زندگی می‌کند که در آن کسی را دیده، بی‌آنکه آموزشی دیده و کتابی خوانده باشد از چیزهایی آگاهی دارد که خرد یارای آگاهی از آن را ندارد. او گفت: این کرداری است که ما از راه خرد آن را دریافته‌ایم، لیک دارنده این کردار را ندیده‌ایم و خدا را سپاس که من در زمانی زندگی می‌کنم که در آن کسی از بزرگان این کردار هست و درهای بسته را می‌گشاید و خدا را سپاس که شایستگی دیدن او را به من داده است.

پس از این دیدار، خواستم دوباره با او دیدار کنم، لیک او در رویدادی بر من هویدا شد به گونه‌ای که پرده‌ای نازک، میان من و او کشیده شده بود و من از پس این پرده به او نگاه می‌کردم، لیک او مرا نمی‌دید و به خود سرگرم بود، با خود گفتم که او کسی نیست که ما می‌خواهیم، از این‌رو دیگر با او دیدار نکردم تا اینکه در سال پانصد و نود و پنج، در شهر مراکش چشم از جهان فرو بست و کالبدش را به قرطبه بردند و در آن جا به خاک سپردند. هنگامی که کالبد بی‌جان را می‌بردند، گنجۀ کالبدش را در یک سوی چارپا و نوشته‌هایش را در سوی دیگر چارپا نهادند. من در کناری ایستاده بودم، دانشور دینی و فرهنگ دان، ابوالحسن محمد بن جبیر نویسنده، ابوسعید و دوستم ابوالحکم عمر بن سراج نیز با من بودند، ابوالحکم رو به من کرد و گفت: آیا نمی‌بینی که هم لنگۀ ابن رشد روی آن چارپا چیست؟ گفتم: این ابن رشد و آن هم نوشته‌هایش است (فتوحات مکیه، ج ۲۱، ص ۱۹۹). در سال پانصد و هشتاد و شش، در اشبیلیه با یکی از ابدال هفتگانه به نام موسی بیدرانی دیدار کردم (فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۹).

ابن عربی که کم‌کم به راه و روش صوفیان گرایش می‌یافت به خوانش نوشته‌های صوفیه و دیدار با آنان پرداخت. خود در این باره می‌نویسد: از پیرمان ابوعمران موسی بن عمران میر تلی (یکی از پیران راه عشق)، شنیدم که در خانه‌اش در مسجد

اشبیلیه به ابوالقاسم بن عفر که سخنان راه عشق را نپذیرفته بود، می گفت: ای ابوالقاسم، چنین مکن که اگر چنین کنی میان تو و دور بودن از رازهای خداوند و دهش های پر بار آن گرد آورده ای و این را ما نه برای خود می پسندیم و نه برای دیگران و گواهی هم، بر نپذیرفتن آن نیست (فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۸).

او با ابوالحجاج یوسف شبریلی و گروه بسیاری از صوفیان زمان خویش دیدار و گفتگو داشته است و نیز با ابویعقوب یوسف بن خلف کومی در سال پانصد و هشتاد و شش دیدار کرده بود، همچنین با دو تن از پیران که در محاسبه نفس زبردست بودند؛ یکی ابوعبدالله بن مجاهد و دیگری ابوعبدالله بن قیسوم در اشبیله دیدار داشته است، صوفیان دریافته اند کردارها به خودی خود ارزشمند نیستند بلکه ارزش آن ها برای آرمانی است که به کردار می انجامد، مانند درونمایه واژگان. واژه به خودی خود آرمانی نیست بلکه آرمانی آن برای درونمایه آن است. این همان چیزی است که در راه و روش عاشقانه به آن محاسبه نفس گویند. پیامبر فرمود: «به خود رسیدگی کنید، پیش از آنکه به کردار و رفتار شما رسیدگی شود». من از این گروه مردمان، دو کس را در اشبیله دیدم، یکی عبدالله بن مجاهد و دیگری ابوعبدالله بن قیسوم. این محاسبه نفس، پایه ایشان بود و این دو از پاکان و نیک کرداران بودند و ما نیز با پیروی از آنان و پیروانشان و پیروی از فرمان پیامبر اسلام که فرمود: «به کردار و رفتار خود رسیدگی کنید» به این جایگاه برآمدیم. پیران و بزرگان ما گفتار و کردار خود را رسیدگی می کردند، از این رو در هر روز آن ها را در دفتری می نوشتند و پس از نماز شب در خانه هایشان در تنهایی به رسیدگی کردار و رفتار روزانه خود می پرداختند و در برابر، هر گفتار و کردارشان کاری را که شایسته بود انجام می دادند، اگر می بایست از خدا آمرزش بخواهند، آمرزش می خواستند و اگر می بایست خدا را برای انجام کاری سپاس گویند، سپاس گزاری می کردند و در پایان رسیدگی به دفتر گفتار و کردار و رفتار خود به رختخواب می رفتند. ما نیز چنین می کردیم و افزون بر آن، اندیشه ها و پندارهای خود را نیز یادداشت، و در پایان شب رسیدگی می کردیم، از این رو کم کم اندیشه ها و پندارهای بیهوده از من دور شدند (فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲۷۵).

از کسانی که در پارسایی و دوری از خواهش های این جهانی ابن عربی را یاری دادند، عبدالله مغاوری بود، عبدالله مغاوری بزرگ مردی از نبله در شهر اشبیلیه در

باختر اندلس بود و به اندلس شناخته شده بود. انگیزه روی آوردن به خدا این بود که موحدان به نبله آمدند، زنی زیباروی از عبدالله مغاوری خواست تا او را به اشبیله ببرد و از دست موحدان رهایی دهد. عبدالله که آدمی لوطی و پر زور و نیرومند بود، آن زن را بر دوش گرفت و به بیرون شهر برد. چون در میان راه تنها شدند، خواهش درون عبدالله، او را به دست درازی به آن زن فرا خواند، عبدالله گفت: ای مرد، این زن سپرده ای در دست توست و من ناراستی را دوست ندارم. این کار ناراستی به شوهر اوست، لیک دل عبدالله او را به انجام کار وای داشت. عبدالله چون از خود بیم داشت که ناراستی کند، سنگی برداشت و آلت نرینه اش را که بلند شده بود روی آن گذاشت و سنگ دیگری را نیز زیرش گذاشت و آن را میان دو سنگ له کرد و گفت: ای خواهش های درون من، آتش به پا کنی، ننگت باد، هرگز چنین نتوانی کرد، این جا بود که یگانه زمان خود شدم. بی درنگ به دیدار خانه خدا رفت و سپس در اسکندریه خانه گزید و در همان جا زیست تا چشم از جهان فرو بست. من دورادور از او آگاهی داشتم، لیک با وی دیداری نداشتم. ابوالحسن اشبیلی به من گفت: عبدالله مغاوری به من سفارش کرد که ای ابوالحسن، تو را به انجام پنج چیز سفارش می کنم و از انجام پنج چیز دیگر باز می دارم، تو را سفارش می کنم که: آزار و آسیب مردمان را بر دوش کشی، به برادران آسایش رسانی که همواره گوش شنوا داشته باشی و نه زبان گویا و در رفتار با مردم از خود گذشتگی نشان بدهی. آن پنج چیز که تو را از آن باز می دارم: از آمیزش با زنان، از دوست داشتن این جهان، از دوست داشتن پیشوایی، از گزافه گویی و لاف زدن درباره کردار و رفتار خود و از بدگویی درباره خدا و بندگان.

ابن عربی برای رسیدن به پارسایی بیشتر از مردمان کناره گرفت و همه روز خود را در گورستان سپری می کرد: من زمان درازی در گورستان به تنهایی گذراندم. مرا گفتند که پیر ما یوسف بن خلف کومی گفته است: ابن عربی همنشینی با زندگان را رها کرده است و با مردگان نشست و برخاست می کند. من به او پیام فرستادم که اگر نزد من آیی، خواهی دید که من با چه کسانی همنشین شده ام، پس او نماز نیمروز را خواند و به تنهایی نزد من آمد و مرا در میان گورها دید که سر به زیر افکنده، نشست و با روحی که نزد من آمده بود، سخن می گویم. کم کم در کنارم نشست، نگاهش کردم، دیدم رنگ از چهره اش پریده و دم فرو بسته و از سنگینی ای که بر او چیره شده بود، نمی توانست سرش را بالا بگیرد. من به او نگاه کردم و لبخند زدم،